

دانش در ایران باستان و تاثیر آن بر جهان

استاد پرویز شهریاری
ایران زمین

گاتاهای زرتشت در تمام طول تاریخ ایران تا بامروز بر تمام دانش کشورمان سایه افکنده. آنچه که در گاتاها دیده می شود " فلسفه زندگی " است. جمله ای از گاتاها چنین میگوید: « آنجا که شناخت باشد از دو رویی و تزویر خبری نیست»

بسیاری از دانشمندان هستند، موقعی که صحبت میکنند، میگویند آیا قبل از اسلام فارابی داشته ایم، ابن سینا داشته ایم و اگر داشته ایم، کتابهای آنها چه شده. یکی از این فرزندگان در ره آورد نوشته ای دارد و باین نکته اشاره میکند. او پروفیسور فضل الله رضاست که میگوید: « نمی بینیم اقلیدس داشته باشیم، یا نمونه ایرانی اپولینوس که توانست هندسه را بجایی برساند کیست؟» او حتی شک کرده که اصلا در ایران علم و دانش وجود داشته باشد. برای اینکه واقعا پی ببریم که در ایران علم چگونه بوده است، من بطور گذرا از تاریخ ایران که در این باره بازمانده نام می برم تا روشن شود که پیش از اسلام هم چه دانش گسترده ای داشته ایم و دانشمندان ما چه کسانی بوده اند.

یکی از افتخارات ما ایرانیان این است، از زمانی که تاریخ را می شناسیم نیاکان ما با سال و ماه خورشیدی کار میکردند. اگر ببینیم هنوز کسانی هستند که از سال و ماه قمری استفاده میکنند، در حالیکه از زمانی که انسان پا به تمدن بلکه به کشاورزی هم گذاشته، ناچار بوده است سال و ماه خورشیدی را بشناسد، در ایران دقیق ترین سال و ماه خورشیدی مورد استفاده بوده است. برای نمونه، خیام بااعتراف خودش، از منابع قدیمی تر استفاده کرده و گاهشماری جلالی را ساخته است. او اسم نمی برد. ولی این منابع قدیمی تر چیست؟ در قدیم تر زیج ها و جدولهایی بوده که هیچدام دقیق نیست ولی آنچه که خیام تنظیم نموده آنچنان دقیق است که ۲۰۰ سال پس از او که تقویم ریگوری پیدا شد از آن هم دقیق تر است. یعنی در گاهشماری جلالی هر ده هزار سال دو روز در آن اشتباه رخ میدهد، در حالیکه در تقویم گریگوری که الان مورد استفاده ی دنیاست و سال میلادی بر پایه آن شناخته شده، در هر ده هزار سال سه روز اشتباه می شود. این گاهشماری جلالی، با اعتراف خیام، بر پایه ای بوده که در زمان ساسانیان زیج شهریار بر پایه آن ساخته شده. زیج شهریار که در زمان ساسانیان ساخته شده از آن نشانی در دست نداریم. تنها ابوریحان بیرونی در " آثار الباقیه" از آن یاد میکند و دو جمله از آن نقل میکند. پس زیج شهریار باید در اختیار ابوریحان بیرونی بوده باشد (زیج بمعنی جدول است) ولی اکنون در اختیار ما نیست.

چرا اینها از میان رفته اند، دلیل آن روشن است، وقتیکه به ایران حمله شد، همراه بود با کشتار و قتل و غارتو شهری نبود که ۲ یا ۳ بار تصرف نشده باشد. من برای نمونه از دو شهر نام میبرم. یکی سیستان است. آنچه که در این باره میگویم منشای آن تاریخ سیستان است که متاسفانه مولف آن معلوم نیست ولی در حدود ۴۰۰ هجری قمری نوشته شده است. وقتیکه خواستند سیستان را بگیرند در جلو دروازه شهر میدانی بود تپه ای از کشت ها روی هم گذاشته بودند. فرمانده فاتح روی تپه ی کشتگان ایستاد و گفت: «فرمانروای شهر را بیاورید». پیر مردی را با لباس سفید آوردند. پیرمرد پس از اینکه چهره او را با آن کشته ها می بیند فریاد برآورده میگوید وای، این همان اهریمن است.

در همین کتاب تاریخ سیستان ذکر شده است، با اینکه همه جا را غم و انده فرا گرفته بود شخصی که از شهر میگذشته ندا سر داده بود، با همه ی غم و اندوه، چون نوروز است باید شادی کنید.

یکی دیگر از شهرهایی که نام می برم، خوارزم است. قتیبه آنجا را فتح کرده بود روز سوم که خوارزم را گرفته بود. در جلو دروازه شهر که میدان وسیعی بود برای مردم صحبت میکرد. از جمله گفت از بین فاضلان خوارزم ۴ هزار نفر بیاورند، مردم فکر میکردند، مانند آنچه که چنگیز و تیمور بعدها کردند، میخواهد که آنها را تبعید کند. خوارزم مگر چقدر جمعیت داشت که ۴ هزار نفر از آنها را بخواهد. او دستور داد هزار نفر در سمت راست هزار نفر در سمت چپ و هزار نفر در پیش و هزار نفر در پشت سر او گردن بزنند و از آن زمان دستور داد از خوارزمیان، هر کس بزبان فارسی صحبت کند زبان او را ببرند. دیگر خوارزمیان بفارسی صحبت نمیکردند. از اینجهت بآنها عجم گفتند. چون عجم بمعنی گنگ است. آنها چون از گفتگو بازماندند پس از چند سالی زبان خود را فراموش کرد و از زبان خوارزمی که گستره ای بزرگ داشت، بجز واژه هایی بجای نماند، در صورتیکه زبان زنده ای بود که انبوهی مردم بدان سخن میگفتند و می نوشتند. یکی از دلایل از میان رفتن اسناد و نوشته ها این قتلها و غارتها بوده.

از نکته ای دیگر بگویم: ظاهر ذوالیمین، اسمش را همه شنیده اید و ایرانی بود در روی کاری آمدن عباسیان هم نقش جدی داشت. پسر برادرش را به فرمانروایی کرمان فرستاد و دستور داد، هر کس را خارج از اسلام بود، همه باید جزیه بدهند. جزیه مالیاتی بود که به فرد تعلق می‌گرفت. مثلاً اگر در خانواده ای ۵ نفر بودند هر ۵ نفر باید این باج سرانه را بپردازند. او دستور داد بجای جزیه، در محلی که میانند، از کتابهای گذشتگان بیاورند، طبیعی است در یک خانواده، پدر و مادر وقتیکه می بینند بچه هایشان در خطر مرگ هستند و اگر چندین کتاب داشته باشند، اگر بخواهند کتابی را نگاه دارند کتابهای دینی یعنی اوستا را نگاه میدارند، کتابهای ریاضی و فلسفه را میدهند تا جان بچه های خود را بخرند و نجات دهند. ببینید اینگونه کتابهای علمی ما را از میان بردند. نمونه دیگر: در کازرون که آنرا محل تولد سلمان فارسی میدانند تازه مسلمانی حاکم شهر شد. در شهری که پیغمبر به سلمان گفته بود که شهر تو، امت تو همه در امان هستند. این تازه سلمان که همه کاره ی کازرون شده بود، هر روز هزار نفر از که مسلمان نبودند گردن میزد. مگر کازرون چقدر جمعیت داشت. علت دوم که موجب از میان رفتن کتابها و اسناد شد این بود.

نشانه هایی از کتابهای باقی مانده بعد از قرن سوم، در منطقه ای که کمی دور از تسلط عرب بود، یعنی در خراسان بزرگ می بینیم، پس از قرن سوم بود که ایرانی توانست خود را باز یابد. بیشتر دانشمندان و فیلسوفان در این زمان از خراسان بزرگ برخاستند، مانند ابوریحان بیرونی، ابن سینا، خیام، خواجه نصیرالدین طوسی، ابوالوفای بوزجانی و دیگران. ابوالوفای بوزجانی از نام آوران دانش ریاضی است که در بوزجان خراسان پا به جهان گذاشت. بوزجان همان تربت جام است که خود پارسال آنجا را دیدم که خرابه ای است بجای آن شهر تربت جام ساخته شده است. مردمی فقیر و بی چیز، دور از هرگونه سواد دارد. در آنجا که بودم فکر کردم چگونه ابوالوفای بوزجانی در ۱۱۰۰ سال پیش در اینجا پرورش یافته و درس خوانده و از کجا یاد گرفته و پس از آنکه مشهور شد، او را به بغداد فرا خواندند. وقتیکه به شرح حال او مراجعه کردم، معلوم شد که تمام آگاهیهای اولیه اش را نزد دایی و عمویش فرا گرفته. آیا آنچه را که دایی و عمو باو یاد داده اند از یونان بوده و ترجمه کرده اند؟ نه، آنها از همان منابع ایرانی استفاده کردند. درست است که ایرانی مورد ستم و ظلم قرار گرفت، ولی فرهنگ خود را نسل به نسل نگاه داشت.

یکی دیگر از این دانشمندان ماهانی است. ماهان قریه ای بود در ایشیه کرمان که اکنون شهری است. حدود ۱۱۰۰ سال پیش ماهانی در آنجا دنیا آمد و در آنجا چیز یاد گرفت. پس از آنکه مشهور شد، بعداً او را به بغداد فرا خواندند و او به بغداد رفت. یا فضل نیریزی که از نیریز فارس بود. من آنجا رفتم و سخنرانی داشتم. او یکی از بزرگترین ها در ریاضی است و پس از آنکه در ریاضی مشهور شد او را به بغداد خواستند و به بغداد بردند. اینها نشان میدهند که ایرانی ها فرهنگ را در مجموع در خانواده های خود تا مدتها نگاه داشتند و من معتقد هستم کسانی مثل ابوریحان و ابن سینا و دیگران کوشش کردند که اسلام را به مجموعه ی فلسفه سازگار کنند و تمام تلاششان در این زمینه بود. ولی محمد غزالی که آمد همه ی آنچه را که آنها ساخته بدند ویران کرد. با اینکه خودش آدم فاضل و دانشمندی بود ولی در زمینه دینی بکلی ویران کرد. از جمله توضیحاتی که او میدهد این است که خواندن ریاضی کار درستی نیست البته استدلالش درست است. او میگوید کسی که ریاضی یا فلسفه میخواند با آراء و عقایدی روبرو میشود که می بیند که همه آنها با استدلال و منطق همراه است و خیال میکند که مبانی دینی هم همین جور است و چون آنجا منطق و استدلال نمی بیند کافر میشود. بنابر این فلسفه و ریاضی نباید خواند.

اکنون می پردازیم به کتابها و یا نشانه هایی که نشانگر دانش در ایران پیش از اسلام بوده. یک مورخ یا بهتر بگویم یک سیاح رومی که از سرداران سپاه رومیان نی بوده، در قرن هفتم پیش از میلاد از همدان که در آن زمان هگمتانه نامیده می شد، میگذرد. شاید برای این رفته بود که اوضاع و احوال آنجا را ببیند و شاید هم برای این بوده که با آنجا لشکرکشی کند. او آنجا به مدرسه ای یا بهتر بگویم با دانشکده ای روبرو میشود که رییس آن شخصی بنام سننه و دارای صد شاگرد بوده. در این دانشکده اخترشناسی، پزشکی، فلسفه و ریاضی، رویهم چهار درس به شاگردان میاموختند. بزرگترین دانشمندان و بهترین پزشکان از سراسر دنیا به سراغ او با آنجا می آمدند. بعدها پلوتارک میگوید که من از اینگونه مدارس در همه ی شهرهای ایران دیدم که در آنجا پزشکی، اخترشناسی، ریاضی و فلسفه میخواندند. اگر در ایران هیچ علمی نبود، اینها چی میخواندند. نوشته هایشان کجاست؟

پلونیوس یکی از مورخین یونانی در قرن اول پیش از میلاد که از ایران دیدار کرده میگوید: وقتی من در ایران بودم داشتند شعاع کره زمین و انحنای زمین را اندازه می‌گرفتند. اکنون اگر بخواهند شعاع زمین را اندازه بگیرند، اگر اخترشناسی و ریاضی ندانند نمیتوانند کاری انجام دهند. در همین زمان، در یونان زمین را مسطح میدانستند که دور آنرا آب فرا گرفته. البته یک توضیح شاعرانه هم در ایلیاد در این زمینه و خانه معشوق دارد و میگوید، « خانه معشوق من در مرکز آتن است، آتن مرکز یونان است و یونان هم در مرکز زمین است، بنابر این همه اجرام و همه ی آسمانها و همه ی کهکشانها بدورخانه معشوق من میچرخند» البته از نظر هنر و زیبایی قشنگ است ولی وقتی که وجه علمی آنرا در نظر بگیریم و همراه آنچه که در یشتها از جمله در آبان یشت درباره کره ی زمین نوشته شده و از گردی زمین صحبت میکند با هم بسنجیم می بینیم که در ایران آن زمان دانشی بوده که در یونان نبوده.

از اینها گذشته این سننه ی ایرانی که اسم بردم، پس از مرگش به اسوره تبدیل شد و سینا هم از سننه آمده و سننه بمعنی پزشک مطلق بوده سیمرخ که در شاهنامه آمده همان کلمه سننه است و در واقع بمعنی پزشک است که درمان میکند.

ما میگویم پور سینا یا ابن سینا یا فرزند سینا اگر به کتابهای فرهنگ واژه ها مراجعه کنید می بینید که نوشته اند ابوعلی سینا پسر فلان، پسر فلان، پسر فلان تا پنج پشت نامبرده اند که همه عربی است، در حالیکه نمیتوانسته، ابن سینا تا پشت پنجم همه اش عربی باشد ولی می بینیم که اینگونه نوشته اند. برای خالی نبودن عریضه، جد ششم او را پور سینا نوشته اند من خیال میکنم همگی آن ساختگی است. ابن سینا بمعنی پزشک زاده است یعنی او کسی است که از خانواده پزشک بوده و این پورسینا بازمانده همان سننه ۷۰۰ سال قبل از میلاد بوده. چنانکه کسی که تمام عمر در دریا بسر میبرد او را فرزند دریا میخوانند. موردی که من واقعا نتوانستم حل کنم این است که میگویند ابوعلی سینا، فرزند فلان. او اصلا فرزند نداشت که باو بگویند پدر علی یا ابوعلی یا بوعلی. حال چگونه او را پدر علی میخوانند. نمیدانم!!

در مورد یونانیان سخن گفتم، در اینجا باید بگویم فیثاغورث که از نخستین فیلسوفان و ریاضی دانان یونانی است، او ۲۰ سال در ایران بابل بسر برده. بابل هم در آن زمان بخشی از ایران بوده. در قدیم رسم بوده، بخصوص این رسم را یونانیان داشتند که هر چه را از هر کجا میگرفتند بنام خود می نوشتند و از اصل آن نام نمی بردند.

در شرح حال فیثاغورث میگویند، او « دانش مغان» آموخته بود. فلسفه نور فیثاغورث که خورشید را مرکز میدانست تحت تاثیر ایرانی بوده که به کرویت و گردش زمین به دور خورشید باور داشت، حرف او را نپذیرفتند تا زمان کپرنیک.

ما در ایران قدیم فیلسوف بزرگی داشتیم بنام « استانس » او را استانس رازی میگفتند، چون اهل ری بود. او در « مس مغان» مشهور بود.... مس بمعنی بزرگ است که هنوز در میان زرتشتیان یزد و کرمان گفته می شود. گاهی هم به او زرتشت زمان می گفتند. او در زمان خشایارشا به مصر که جزو ایران بود میرود و در معبد ممفیس ساکن می شود.

گفتیم که مصر جزو ایران بوده، کتیبه ای در مصر پیدا شده که داریوش در آن میگوید « من داریوش پادشاه پارس دستور دادم میان اینجا و دریای پارس آبراه بسازند که این دریا را به دریای پارس که همان خلیج فارس است پیوند دهند.»

استانس که در معبد ممفیس ساکن شده بود، شاگردانی داشت. یکی از شاگردانش دیموکریت با دیموکریس بود. دیموکریت کسی است که واضع فلسفه اتمی و ذره گرانی است که از استانس فرا گرفته بود.

دانشنامه ای در یونان از زمان قدیم از کسی بنام « پایوس» مانده، اگر اسمش را درست گفته باشم. او از استانس نام می برد و میگوید او یک فیلسوف طبیعی بوده و فلسفه او را شرح میدهد که میگوید « طبیعت خودش خودش را اداره و بازسازی میکند بشرطی که ما آنرا از میان نبریم». این حرفی است که امروز هم پابرجاست و ما باید مواظب محیط زیست و زندگی باشیم. در همان دانشنامه پایوس از فلسفه ذره گرانی استانس نام میبرد. همان چیزی که شاگردش دیموکریت و امروز بنام او مشهور است. این بحث باقی میماند که ما اقلیدس نداشته ایم و یا کسی نداشته ایم که فلسفه را بیاورد. شاید تعجب کنید اگر بگویم اقلیدس هم ایرانی و از آسیای صغیر بوده که به اسکندریه میرود و کارش را در آنجا شروع میکند. او هیچگاه در یونان نبوده است.

با وجود این، بنظر من تاریخ دانش را بد فهمیدیم، تاریخ دانش را عوضی فهمیدیم. تاریخ دانش از جایی شروع نمی شود که همه اش تنوری و نظری باشد یا همه اش عملی باشد تاریخ دانش از مراحل مختلف پی در پی عملی و نظری هردو گذشته است. آنرا کمی روشن تر کنیم پیش از یونانیان، از ابتدای بشر تا ۶۰۰ سال پیش از میلاد که طولانی ترین دوران پیشرفت بشر بوده و خیلی هم پیشرفت کرده بود، همه چیز بخاطر عمل بود، بخاطر نیاز بوده. اگر ریاضی کار میکرد و یا اینکه باخترشناسی روی کرده بودند همه بخاطر نیاز بوده ولی علم را برای نیاز بکار بردن اشتباهاتی بهمراه میآورد. برای نمونه، در مصر قدیم، در ایلام قبل از آریاییها و نیز بابلیها برای مساحت هر چهار ضلعی، مجموع دو ضلع روبرو را نصف کرده و سپس در هم ضرب مینمودند. امروز میدانیم این تنها برای مستطیل درست است، نه برای هر چهار ضلعی دیگر. آنها این را برای کرت بندی زمین کشاورزی بکار میبردند که تقریبا بشکل مستطیل بوده و اگر هم کمی اشتباه می شده، در عمل مهم نبوده و اثری نداشته. ولی این اشتباهات آنها را بیدار کرد بخصوص در هندسه ایلامیهای خودمان بیش از بابلیها کار کردند. آنها روی هندسه کار میکردند. میدانیم در هندسه قضیه ای بنام فیثاغورث که مثلث قائمه مجموع مجذور دو ضلع برابر است با مجذور وتر. همه قبول دارند که این قضیه مربوط به فیثاغورث نیست، بعدها به او نسبت داده اند.

در اواخر دوره ی قاجاریه، بوسیله فرانسویها، چیزهایی در ایلام پیدا شده که بردند به فرانسه و خوشبختانه آنرا چاپ کردند. در میان آنها ۱۷ مورد مثلث قائم الزوایه با ضلعهای مختلف هست که همان نتیجه را داده است، و بنظر میرسد که آنها دنبال یک راه حل کلی بودند که یک نمونه اش باقی مانده که ما پیدا کرده ایم که هست. واقعا ممکن است پیدا کرده باشند.

دوره قبل از یونانیان بیشتر بکار عملی می پرداختند. از فلسفه، از فیزیک و از شیمی و ریاضی گرفته تا موارد دیگر چون در آن اشتباه میدیدند بسوی تئوری و دانش نظری روی آوردند که هزار سال دوران آن طول کشید. ۶۰۰ سال در یونان و ۴۰۰ سال در اسکندریه و همه بنام یونان است در حالیکه همه ملتها در آنجا بودند. این دوران تئوری و نظری هزار سال طول کشید و چون متوجه شدند مشکلاتی در این راه وجود دارد و دانش نظری پیزی را حل نمیکند. یونانیها در آن زمان حتی عدد نویسی نداشتند. اعداد را با الفبا می نوشتند. ارشمیدس بزرگترین ریاضی دان یونان قدیم برای نوشتن یک عدد بزرگ یک کتاب نوشت و آنرا شاهکار خود میدانست، در حالیکه ایلامیها عددنویسی داشتند و هزاران سال پیش از یونانیها، ایلامیها تقریباً بقرم امروزی با عدد سروکار داشتند.

عدد نویسی آنها از راست به چپ بود. مثلاً برای ۱۸۵، اول صد را در سمت راست می نوشتند. بعد از آن ۸۰ و پس از آن عدد ۵ را می گذاشتند. برای هشتاد ۸ علامت و برای پنج، پنج علامت. در عددنویسی ایلامی ها مثل امروز هر عددی در جای خودش و معنی خودش را داشت مثلاً برای ۵۵۵ هر پنج معنی خود را داشت.

پنج اول همان پنج بود ولی ۵ دومی بمعنی پنجاه، و پنج سومی بمعنی پانصد بود. این را ایلامیها پی برده بودند و در همان زمان هم بابلی ها از عدد نویسی استفاده میکردن آنها حتی عدد صفر را کشف کرده بودند. در آن زمان و پس از آنها یونانیها در ریاضیات محاسبه ای هیچ گامی برنداشتند. در جبر و حساب و مثلثات هیچ نداشتند، بلکه از هندسه استفاده میکردند مثلاً ما میگوییم مربع ۵ می شود ۲۵ و یا مکعب آن میشود ۱۲۵. یونانیها حتی ضرب ۲ عدد را مثلاً ۳ ضربدر ۵ را میگفتند مستطیل ۵ و ۳. همه چیز را به کمک هندسه حل میکردند. وقتیکه دیدند این اشکالات در محاسبه است برگشتند به دوره ی عملی و استفاده از دستاوردهای گذشته. نمونه اش در ایران، خوارزمی المجوسی در قرن سوم هجری بود. چون باو مجوسی میگفتند، باید خود یا خانواده اش زرتشتی بوده باشند. جالب این است که او و اجدادش را تا چند پشت به عربی میگفتند. کسی که مسلمان میشد، گذشته از اینکه اسم خود را به عربی میگفتند و می نوشتند، پدر و پدر بزرگش را که زیر خاک بودند و بطور حتم اسم غیر عربی داشتند، به عربی اسم گزاری میکردند. خوارزمی اولین کسی است که کتاب جبر را نوشت و بنام الجبر و المقابله نامید.

او کتاب خود را دو بخش کرده، بخش نخست تنها تئوری است و طرز حل معادلات را شرح میدهد. در بخش دوم او میگوید، در فقه اسلامی مسائلی پیدا میشود که منجر به حل معادله میشود و فقها در آن درگیرند. در مورد تقسیم ارث و یا در موقع عمل کردن به وصیتها. برای نمونه مثال میزند، به کسی برخورد کرده که پدر خانواده در گذشته بود و وصیت کرده بود که دارایی اش را چگونه میان بازماندگان بخش نمایند و مقداری هم در فلان راه خیر به بخشند. خوارزمی میگوید برای بخش ارث میان بازماندگان و دیگر راههایی که شخص متوفای وصیت کرده بود، برمیخورد باینکه باید از معادله درجه ۲ در این باره استفاده نماید. یا اینکه ابوالوفای بوزجانی که او همزمان خوارزمی بود تقریباً همه مثلثات را کشف کرده بود، حتی مثلثات کروی را. آنوقت دنباله کار را که نمیشود گفت تنها مثلثات است اروپاییها پی گرفتند. یا مثلاً جمشید کاشانی تا سینوس سه درجه را حساب کرده است. در کتابهای ما نوشته شده که اولین بار سینوس از زبان فارسی به اروپا رفته است. چون سینوس فرانسه در فارسی جیب میگفتند که همان گریبان است. واژه جیب در واقع در پهلو جیب بوده که بمعنی دیرک است. حال چرا جیب پهلو در عربی تبدیل به جیب و در فرانسه سینوس شده، معلوم نیست. در ایران باستان، روی این دیرک و سایه اش برای حل مسائلی کار میکردند.

از جمشید کاشانی گفتگو میکردم تا سینوس سه درجه محاسبه کرده بود. برای محاسبه سینوس درجه ۱ منجر می شد بمعادله درجه سوم که از روی سینوس سه درجه بشود سینوس درجه ۱ را بدست آورد. آنها که ریاضی میدانند، این را خوب میدانند. من از گفتگو درباره ی آن خودداری میکنم جمشید کاشانی هم از نظر جبری و هم از نظر هندسی آنرا حل کرده بود. قرنهای پس از او یعنی دو سه قرن بعدتر؛ در ایتالیا شخصی بنام «کاردان» با فرمولی، ری معادله درجه ۳ آنچه که کاشانی پیش از او حل کرده بود بدست آمد. حل این مشکل هم بدست «کاردان» نبوده بلکه توسط همشهری او انجام شده بود که او با اسم خود تمام کرده است. امروز در مدارس و نیز دانشکده های ما هنوز آنرا فرمول کاردان مینامند و از جمشید کاشانی نامی نمیبرند، در حالیکه ۲۰۰ سال پیش از کاردان جمشید کاشانی این فرمول را حل کرده بود.

خلاصه اینکه این فلسفه ریاضی و اخترشناسی زمانی از عملی به تئوری و سپس از تئوری به عملی گرایید و از قرن ۱۶ به بعد باز دوباره وارد دوره ی تئوری شد و از نیمه های قرن بیستم دوباره به فلسفه عملی روی آوردند. یعنی هیچ کاری انجام نمیدهند مگر که نتیجه عملی داشته باشد.

باین ترتیب واقعیت این است که در ایران باستان ما هم دانشمند داشتیم و هم کتاب، که بسیاری از این کتابها غارت شده و بسیاری از آنها را سوزاندند و یا خودمان از ترس آنها را با آتش کشیدیم. آنچه هم از قرن هفتم میلادی به بعد در ایران اتفاق افتاده این است، اگر به کتابها مراجعه کنید می بینید که می نویسند این کتابها از یونانی به عربی ترجمه شده که دستمایه

ریاضی دانان و اخترشناسان شده ولی اکنون روشن شده که همه ی این کتابهای یونانی به پهلوی و سریانی ترجمه شده بود و اینها را از پهلوی و سریانی به عربی ترجمه کرده اند نه یونانی. سریانی هم یکی از زبانهای ایرانی بوده، چون در ایران بکار میرفته.

خدا نگهدار، پاینده ایران

[زندگینامه استاد شهریارى در ویكى پدیا](#)

درفش کاویانی



[/http://derafsh-kavivani.com/parsi](http://derafsh-kavivani.com/parsi)

derafsh-kavivani.com